

کیستم؟

شهرتم باشد امین، سرمایه‌ام شعر و سخن
کیستم؟ شمع‌ی که می‌سوزد برای انجمن
کیستم؟ تیغ قلم در دست و آماج فتن
از غم و درد وطن، شوریده حال و ممتحن
نزد خصم استاده، هم‌چون گیو در جنگ پشن
شهره‌ام اندر خراسان، چون اویس اندر قرن
گنج بی‌رنجی کز آن مستغنی‌ام از مرد و زن
کس به پای خوک هرگز نفکند در عدن
طرفه میراثی که حدش باشد از ری تا دکن
لؤلؤام در بحر عمان، هم عقیقم در یمن
خود پرند ششترم، نی‌نی که مشکم از ختن
ثانی فردوسی‌ام در حفظ فرهنگ وطن
طوطیان هند، یک بار دگر، شکرشکن
در قمار عشق زیشان بردن از من باختن
دشمنم بسیار جوید عیب و گوید لا و لن
در قضا و در حقوقم، مستشار و مؤتمن
ذوفنون اما به هر فنی چو بحر موج‌زن
در گذشته است از چهل امسال تالیفات من
سنت نوروز در هر سال چون دیگر سنن

در نوا، زان، مرغ طبع ماست چون مرغ چمن
غنچه‌ی نشکفته دارد جامه از دیبا به تن
گاه از سوری و گاه از لاله، گاه از نسترن
هم‌چنان دل‌داده‌یی با وصل دلبر مقترن
هر دم از پستان ابر فرودین نوشد لبن

روز نو نبود مرا هر سال از آمدشدن
هست اگر نوروز، نو بایست آیین کهن

کیستم؟ ایرانی آزاده‌یی، نامم حسن
کیستم؟ ققنوسی از خاکستر سوتهدلان
کیستم؟ سرباز جانباز وطن، بی‌پشتوان
کیستم؟ آشفته احوالی، پریشان خاطری
در حریم دوستان، افتاده، هم‌چون خاک راه
نسبت من گر نمی‌دانی، بدان کز اصل پاک
نیستم در بند مال و جاه، کم باشد نصیب
گنج بی‌رنجم، همانا، این در لفظ دری‌ست
این زبان پارسی میراث اجداد من است
نقره‌ی خامم به هند و زر مسکوکم به روم
خود گلاب قمصرم، نی‌نی، شراب خلرم
بیهقی‌ثانی‌ام در ضبط تاریخ زمان
حافظام کز شعر هم‌چون قند شیرینم شوند
باختم با هر کسی نرد محبت، باختم
مر مرا صد عیب ناگفته است و زان بشنوسه عیب
دکتر علم حقوقم، پرفسور اندر حقوق
نیز دانه حکمت و عرفان و تاریخ و ادب
منتشر شد دفتر اشعار من چل سال پیش
رفته است از عمر من پنجاه و هشت و دیده‌ام

فصل نوروز است و سرسبز است از نو باغ و راغ
بلبل شوریده، شوری از نوا دارد به سر
از سر هر شاخ گل در باغ بینم عشوه‌ها
نرگس سرمست، سر برده است در آغوش یاس
لاله هم‌چون کودکی هر لحظه بگشاید دهان

نی غلط گفتم، چنین روزی مرا نوروز نیست
هست اگر نوروز از جا کند باید بیخ غم

هست اگر نوروز، نو کن راه و رسم کهنه را دست گیر از این همه پیر و جوان تنگ‌دست مر مرا پایان هر سال ای پسر نوروز نیست سور نبود این، که ماتم بر گذشت زندگی‌ست ویژه این سال هزار و سیصد و هشتاد و پنج بود اگر آزاده‌مردی، شد گرفتار عسس بلبل از بس بینوایی، گشت خاموش از نوا بید مجنون عقده‌ها از دل گشاده در خفا داغ‌ها بر چهره دارد لاله‌ی نعمان به باغ تربت پاک عزیزان است و گور دوستان دیو بر تخت سلیمان است و نامردان ز ترس طوطیان نغمه‌خوان بستند از گفتار لب پیر و برنا را نبینی راضی از این سال و ماه ای فسوس از دوستان مانده در کنج قفس سفله‌یی بر مام میهن چیره‌گشت و وعده داد شد تهی از سبزه و گل طرف باغ و بوستان اوستادان کهن رفتند و نک برجایشان هیکلی فربیی، ولی در علم و دانش لاغرند من به دانشگاه تهران، اوستادان دیده‌ام کو شهابی؟ مهدوی؟ مشکوة؟ شیخ سنگلج؟ وارث آن اوستادان نک منم در علم و فضل عزلتم آید بسی خوش‌تر که آلام زبان ای که از درد دل جان‌سوز من آگه نه‌یی تا بدانی درد بی‌درمان جانی دردمند عمر کوتاه را وفایی نیست قدر ما بدان شد سخنگوی وطن، طبع گهربار امین

توضیح لازم

دل منه بر هر بت افسونگری هم‌چون شمن کن ادا حق کسان از مسلم و از برهمن روز نو یعنی ز نو هر روز و هر شب نوشدن سالی از نو گر مرا بگذشت از گشتِ زمن آن‌چنان سالی که با ایزد ستیزد اهرمن بود اگر چابک‌سواری، شد گرفتار رسن قمری از بی‌هم‌زبانی، ماند در دام محن سرو آزاد از تهیدستی خجل شد در علن هم گره‌ها بر جبین دارد به جنگل نارون هر کجا بینی شقایق رسته در دشت و دمن می‌گریزند از دفاع حق پی حفظ بدن نشنوی در باغ دیگر غیر آواز زغن گر شوی از باختر تا خاور دور و پکن ای دریغ از دلبران وان خون‌دل‌ها در لکن خانه‌یی و جامه‌یی کان گور بادش، این کفن باغبان چون برنکند از پای گل بیخ گون تکیه زد یک مشمت جان ناپاک آلوده دهن و ز خطا گویندمان «للهیکل قسط الثمن» در صف دانشوران رخشنده چون عقد پرن یا امامی؟ بهترین استاد من بی‌شک و ظن جانشین آن صنادیدم کنون من در فطن در مدیح ناکسان چون مادحان لافزن یک نظر بر چهره‌ی زرد من دل‌خون فکن تا شناسی بی‌قراری‌های قلبی بی‌سکن قلب ما مشکن که چون شیشه‌است این، نی چون چدن ای فری طبعی که از میهن چنین گوید سخن

در سرتاسر این اشعار، همه‌جا منظور و مقصود از تعبیرهایی هم‌چون اهرمن، دیو، بد و غیره و غیره یزید بن معاویه و شمر بن ذی‌الجوشن و عبدالرحمن ملجم مرادی و دیگر قتل‌های اجداد طاهرین من می‌باشد. انتقادات و شکایات مندرج در لابه‌لای قصیده‌ها هم همه و همه متوجه قتل‌های صحرای کربلاست و هر کس اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی که خداناکرده جز این تفسیر و تاویلی از این اشعار کند، تفسیر ما لایرضی به صاحبه کرده است و مبعوض و مغضوب شاعر است که فقط و فقط المعنی فی بطن الشاعر.